

# در احوال و تاسید محمد باقر

هر چه بسیار بود پدید آید مال و احد است که چه صاحبش معلوم باشد و در سفر جهاد مرحوم آقا سید محمد را غلبان نقره بود در یکی از منازل قراموش کرد پس از پشت سر کسی آن غلبان را دید و شناخت که مال آقا می باشد آنرا گرفت و در اثنا طریق یا منزل خدمت آن بزرگوار برد آنجناب قبول نکرد و فرمود همین که تو او را یا فتنی مال توست و مال من نیست -

## حاجی ملا احمد زراقی

حاجی ملا احمد بن محمد مهدی زراقی کاشانی از مشاهیر علمای خطه ایران و معارف و مشاهیر علمای بلاد سیستان و در تحقیق کوی سبقت ربای میدان همگان و در تدقیق سرآمد علمای اعیان ذکاوت او ضرب المثل دوران خدمت و فطانت او مسلم ابنای زمان و در طبع شعر عالی المکان چون والد ماجدش رحلت نمود تلامذه و والدهش او را بسجای او نشاندند و او آن زمان چندان مایه و پایه در علم نداشته مطول و معالیم را درس میگفت پس بعبات رفته و نزد بحر العلوم و آقا سید علی و سایر تلامذه آقا باقر تلمذ کرد و حاجی سید شیخ بر وجودی از او حکایت کرده که با والد ام خواند ملا مهدی به مجلس درس آقا باقر حاضر شدیم و اهلش از زراقی و سکنتش در کاشان و کتب مولفه بسیار است کتاب منهاج الاصول در دو مجلد در علم اصول که کتابی در نهایت تفتیح و کتاب شرح تجرید الاصول که در شش مجلد و کتاب عین الاصول و کتاب مفتاح الاصول و کتاب معراج السعادت در علم اخلاق که اصل کتاب از پدرش می باشد و بخوابش سلطان عصر حاجی منور بر آن را فارسی نموده فی الحقیقه در علم اخلاق جامع و کامل است و کتاب سیف الایمان در روایات پادری نصرانی که شبهات در دین اسلام کرده و بایران آورده و پادری طلبا سیدل چند سال در خدمت اخوند ملا علی نوری تلمذ نموده و پس از آن شبهات کرده علماء مستعرض جواب آن شبهات در میان اجوبه سه جواب نهایت با صواب و با دقت برآمد یکی کتاب حاجی ملا رضا می همدانی که مسمی مفتاح النبوه است و در آن میان عقل و کتب انبیا، سلف جمع نموده و دیگر کتاب اخوند ملا علی نوری که مسمی بهجت الاسلام است و در آن کتاب بقواعد عقلیه رفع شبهات و اثبات حقیقت خاتم الانبیا کرده و مدت شش ماه درس را تعطیل کرد و شبهات پادری را عنوان کرده و آن کتاب با فصاحت و بلاغت و بجمع و مقفی و نشیانه نوشته است و بلا تشبیه و بلاغت لغت فرس مانند قرآن است در لغت عرب العیاذ بالله من التشبیه و سوم کتاب حاجی ملا احمد زراقی که مسمی بسیف الایمان است و حاجی ده نفر از علماء بیوردی را در نزد خواست و از کتاب خانه ملا موشه بیوردی کتب بسیار در لغت توریت و غیر آن جمع کرده و مدتی بایه و گفتگو داشته پس از این کتاب را نوشته و فقرات کتب انبیا، سلف را به تفصیل نوشته و در قع ادیان باطله هر سه کتاب بی نظیر باشند و کتاب عواید الایام در قواعد کلیه فقهیه و این فقیر را بر آن بر هوش آن کتاب حواشی بسیار است و وقایع بسیار است و کتاب مثنوی مسمی بطایفه است و بچند مثنوی ملای روم رفته و فی الحقیقت خوب ساخته و کتاب مستند الشیعه که چند کتاب از لغت را

با استدلال نوشته و خوب هم نوشته و دقیق و تحقیقات بسیار فرموده و اصولی صرف بوده ولیکن نهایت ظرافت مشهورست بین الاصحاب را غالباً تقویت نموده مانند اینکه عصی بنی را قبل از نشان و بعد از فلان پاک میدانند و وقت مغرب را میان اشتهاره فرض و ذهاب حمزه مشرقیه میدانند چنانکه نهیب ابوحنیفه است گویند که در زمانی حاجی فروردی حاکم ظالمی را از کاشان بیرون کرد و مکر این تهنیت اتفاق افتاد و سلطان حاجی را از کاشان احضار نمود و در مجلس با او تغیر نمود که شهادت او در اوضاع سلطنت اخلال مینماید و حاکم را اخراج مینماید چون سلطان در شدت تغیر بود که حاجی ملا احمد استیمن استیلا بالا برد و هر دو بیت با را با کسان بلند کرد و چشمه را پر از اشک کرد و عرض کرد بار خدا یا این سلطان ظالم حاکمی ظالم بر مردم قرار داد من رفیعستم نمودم و این ظالم بر من متغیرست چون خودت که تغیر کنی کند فتحعلیشاهی اختیاری از جامی برخاست و دستهای حاجی را گرفت و بریز آورد و در مقام مغدرت او برآید و او را از خود راضی ساخت و بنوامش او حاکمی را بکاشان معین کرد گویند که حاجی ملا احمد را فرزند می بود که علاقته با داشته و او مرغش شد بخوبی که حاجی از او بپسندید و بی اختیار از خانه دیوانه وار بیرون آمد و در میان کوچه کاشان راه میرفت ناگاه درویشی پیدا شده و بجای سلام کرد و عرض کرد چو پریشانی حاجی فرمود که فرزندم مرغشست و از او بایکس کشته ام درویش گفت اینکه سهل مطلبی ست پس عصای تیره دار خود را بر زمین زد و سوره حمد را بجز قرائت و شرایط خوانده و نفسی دمیده و گفت حاجی برو که پیر تو شفا یافت حاجی تعجب کرده و احتمال صدق داده و بنحیث مراجعت نموده دید که فرزندش عرق کرده و صحت یافته است حاجی بسیار در تعجب شد و در صحبتش کس فرستاد و جمیع طرق و شوارع کاشان را گردیدند درویش را نیاقتند پس از هفت بهشت ماه حاجی در روزی در میان کوچه بهمان درویش را دیده بدو گفت کای درویش تو مردمی در طریقت قدم زده و صاحب نفس میباشی ولیکن آن روز سوره حمد را خوب تلاوت نمودی و قرائت تو خجسته نبود البته در تعلیم و تعلم احکام شش عیب ساعی باش درویش گفت اکنون حمد را ترا پسند نیامد آنرا و پس بنحیثیم پس عصا بر زمین نصب کرد و دوباره حمد را تلاوت کرد و نفسی زد و گفت برو حاجی چون بنحیث آمد دید که همان پسرش مرغش شد و بهمان مرض وفات یافت و حاجی ملا احمد را فرزند می بود حاجی ملا محمد که او هم از فقها بود در زمانی شاه عجمی ملایک سپاه محمد شاه را عرض مرض عارض پس حاجی ملا محمد از کاشان بدرگاه سلطان بعرض عریضه در آن عرصه متعرض و استفسار و استخبار از احوال و کلال حال مزاج سلطنت تمیزاج سلطان با اقبال نمود حضرت ظل الکبری در جواب آن کتباً با لفظ زوال عارضه مرض و سلامت مزاج بهای فرموده که ثانیاً حاجی ملا محمد در جواب عرض داشت که حال سلطان قرین صحت است و صحت علم فعلاً است پس شما نظر بنحیثی خیمه انمائی آیه وانی هدایه و ابانبعثه ربکم محمدت تحذیرک و اعلام باعلا بانشاء این نعمت بملک اسلامیان فرموده باشد سلطان محمد را در جواب نوشت که این آیه معارض است بکلی

حاجی

مشهور و آلاء و افواه استرژمیک و ذکاوت و ذکاوت رفیع این متناقض تعارض بچگونه خواهد بود حاجی ملا محمد مرثیة ثالثه معروف داشت که آیه شریفه برای اینکه نعمت مفرود مضاف است افادۀ علوم میکند و بجز صفت اثر استرژمیک خاص چون عام و خواص با هم متعارض شوند بنای عام بر خاص باید گذاشت که مراد از نعمت غیر ذیاب و ذیب و مذہب است چون بنظر آگاه محمد شاه این جواب رسید نهایت اورا خوش آیند و پسند آمد برای حاجی ملا محمد جایزه از عباد و عصار برسم خلعت و اظهار محبت ارسال فرمود و مسموع شد در زمانی حاکمی از جانب سلطان بکاشان آمده و آن حاکم در سابق ایام حاجی مزبور را بحسب صورت ندیده و نیشناخت پس بعد از ورود و قبل از دیدن و باز دیده فائده بانگه روی داده که میان حاجی و حاکم بقاری شدید پیدا و حاجی نیز در امر حکومت آن عطیہ تہتم بود چندی بر این منوال انقضاء یافت روزی حاجی تنها عجا بر سر و عصار بردست بجانب محکمه حاکم در آن محضر حاضر شد و اندک ساعتی بود که حاکم با حریفی مشغول بنردباری و شطرنج و قمار بود و کسی از اہالی کاشان در آن محضر فحالت بنیان حضور نداشت حاجی وارد شد و سلام کرد حاکم از دیدن ارباب عظام چہرین مجلسی نہایت مشتہر کردید و حاجی در دم دست و فی بجلد تحسینی از حاکم باو شد باز مشغول بقمار شد از آن پس نزاع میان حاکم و حریفناو شد کہ ہر یک ادعا غلبہ بر آن دیگر مینمودند حاجی مزبور نظر بقانون علم شطرنج اجراء قواعد نمود و محاکم میان ایشان فرمود حاکم را از آن خوش آیند کردید و گفت کہ اخوند معلوم است کہ شما شگ نیستید و در این علم مربوط میباشید و بنامی صحبت و مکالمہ با او گذاشت ناگاہ یکی از اہالی کاشان از در درآمد دید کہ در صف تعال نشسته فہید کہ حاکم حاجی را نشناخته است بایما، دانش و سخنوی حاکم را اعلام کرد کہ ایشان حاجی ملا احمد میباشند حاکم بی نہایت شہسار از کردار و کار خویش کشتہ فوراً از جای خود برخاست و دست حاجی را بوسیدہ و دست او را گرفته در صدر مجلس نشاند و طلب معذرت نمود و ہمان حرکت سبب التیام و رفع نقار فیما بین ایشان شد۔ مخفی نمانا کہ معروف است جناب حاجی ملا احمد استاد کم دیدہ است و درس کم خواندہ و بطلانت و ذکاوت خویش این تحقیقات و تدقیقات را نمودہ است و اللہ العالم و در فقہت آنجناب دور از ذواق جمہیر مشاہیر مذہبہ است چہ غالباً اقوال ضعاف را در مقام تقویت برآرد و این خلاف مسلک احتیاط است بکہ متابعت مشہور و تبعیت افہام فقہاء در مدارک احکام مستحسن بکہ در اجبار ائمہ اللہ صلوٰۃ اللہ علیہم جمہیرین نیز امر بتابعیت مشہور فرمودہ اند۔

اخوند ملا محمد مهدی زرقانی

کل اخوند ملا محمد مهدی بن ابی ذر زرقانی کاشانی والد ماجد حاجی ملا احمد سابق در علماء عصر خویش در فضیلت و جامعیت فایز و مصعب احکام و مغالغ مسائل رراتق و فائق و در علوم حدیدہ از عقلیہ و نقلیہ و ریاضیہ صاحب تحقیق راتی و در نزد اخوند ملا اسمعیل خاجونی کہ نعل از محلات اصہقان ست سی سال درس خواندہ و در نزد سایر

سایر علما در محقول و منقول گفته نموده و در خدمت بیست و هفت ساله باقی ماندند و در این مدت  
 به طوایف بود و در ریاض از حساب و هندسه و طبیعت و علوم ادویه و معانی و بیان و تفسیر و در بدو تحصیل در نهایت  
 فقر و فاقه بود و چون که قدرت بر روشن کردن چرخ زندگی نداشت و بچراغ بیت الخلاء استغناء و مطالعه نمیبرد و اگر کسی بیت  
 الخلاء وارد میشد اخوند ملامهدی تخیس میزد که من بقبضای حاجت اشتغال دارم تا کسی بی خبر نیاید و او شتر سار شود  
 هر چه تراسلجات از وطن مالوف با و می نوشتند باز نیکو و نگاه نیکو برای اینکه با او رجوع او خستمالی پیدا شود  
 و آنرا سله را در زیر فراش میگزاشت و پدرش از عالین حکام و منصبش بیست و نهمین نصاب و یوانی بود که پاکار زرا  
 بود پس پدرش کشته شد و مردم کیفیت را با و نوشتند که والدت مقتول و آمدن تو ضرور شد و او بنا بر عادت و پیش  
 اش این مراسلجات را نیز میخواند پس مردم بعد از یاس از او بسوی استادش اخوند ملا امحیل نوشتند که والد ملامهدی  
 وفات یافت آمدنش ضرور و شما او را روانه بلد فرموده باشید پس اخوند ملامهدی وقت درس بنزد استادش  
 اخوند ملا امحیل حاجی رفت دید که استادش متفکر و مغموم و محزون نشسته است و انهار محزون میناید پس اخوند  
 ملامهدی از استادش مطالبه تدریس کرد استادش گفت که تو باید حکما به نراق رفته باشی زیرا که والد تو مرخصی یا  
 مخرج است اخوند ملامهدی گفت که خدا او را میفلت میفرماید و شما درس را فرموده باشید پس استادش تصریح  
 کرد که والد تو وفات یافت و کشته شد اخوند ملامهدی خواهش درس نمود و آخر الامراسادش او را امر فرستاد  
 بسوی وطن نمود پس براق آمد و سه روز در آنجا توقف نمود و دوباره رجوع کرد و شد به الشوق تحصیل علوم  
 و نقلیه بود و بعد از فراغ از تحصیل بکاشان سکون نمود و کاشان از علما خالی بود و برکت وجود مبارک آنجناب علما  
 از علماء و فضلاء شد و مرجع و محل و محفل و محفل حال حال کامل فاضل شد و علماء بسیار از تلامذة او بطور رسیدند و  
 راتا ایفات حبه است در محقول و منقول مانند رساله فارسیه در اصول دین که با استدلال تمام نوشته و کتاب جامع  
 در فقه و کتاب تفسیر در فقه و کتاب مستدرر فقه و کتاب تجرید در اصول و مشکلات العلوم در سه مجلد و کتاب توحید  
 در معانی اهل بیت سلام الله و صلوة جمیع و کتاب حادی خطب طینیة و تصانیف فیه شرح در مرآت است لیکن  
 بسیاری از اجبار آن کتاب را احتیاجی نیست و از اخبار ضعاف بلکه منظوم الکذب یا مقطوع الکذب است و این فقیر  
 را حواشی بر این کتاب است مانند اینکه نوشته است که جناب حضرت امام حسن علیه السلام ابابین خود مغموم  
 کردند که ستم در آبداخل کردند و آن جناب نوشید و شهید شد و این غلط مشهور است زیرا که اجبار از آن خالی است و هیچ  
 مشهور در اخبار است اینکه ستم را در شیر داخل کردند و آن حضرت علیه الصلوة و السلام نوشید و در خبری آورد  
 که ستم را در طعام بخیتند و آنجناب بی میل فرمود و انصاف اینکه حقیقت است که چنین فاضلی انگیزد خبر را در کتاب  
 خود نویسد و کتاب اخوند ملا آقایی در بسندی در بعضی از مقامات عالی محرق القلوب است و سب و ادا آن است

که اینها از سبیل تسبیح در آورده سنین است زیرا که تسبیح در دلیل سنج است مانند اینکه خبری بیاید که گوید که در کتب و کلامین  
 ثواب دارد و آن خبر ضعیف باشد پس در آن خبر تسبیح رواست نه در اخبار و حکایات و در آنجا نیکه در کرب و بلا روی داده  
 اگر کوئی که نقل اخبار ضعیف خبری است که سیره بر آن جریان یافته است که در بالای منابرند گوید از نه جواب گویم که سیره لغت  
 که مستمره و کاشف از مضای محصوم باشد و بزعمی باشد که در زمان محصوم نیز چنین بوده باشد ممنوع است و سیره بالفعل را نمی  
 نیست علاوه محصوم بسیار منع از این جهت فرموده اند و تعیین کرده اند که چه قسم از روایات عمل کنیم چنانکه معروف است که  
 تعیین عمل بضعاف و مراسیل از اخبار نمی نموده اند و هر که روایت مرسل یا ضعیف میزد او را از قم بیرون مینمودند و لذا آنها  
 متیقین از علایم توثیق است و ترضی صدوق علیه الرحمه نیز از ادوات توثیق است و لذا ابراهیم بن هاشم را که متقدمین بر او  
 او را حسن می شمردند روایات او را صحیح می شمردیم بجهت اعتماد و تعیین بر او و اعتماد پسرش علی بر او که آن علی شیخ و استاد  
 کلینی است و اینکه او از مشایخ اجازه است -

### آقا محمد علی بن آقا محمد باقر زاندرانی

که آقا محمد علی بن آقا محمد باقر بن محمد باقر الزرار جری که پدرش ساکن نجف اشرف بود و از مشایخ فقها بود و حاجی  
 و اشارات در جلد ثانی آقا محمد باقر زاندرانی شیخ اجازه شمرده و نوشته است که من او را ملاقات کردم لیکن زمانی بود  
 که شیخ فوت او را فرود گرفت و قابل آن نبود که کسی از او انتفاعی بیرون ببرد و فرزندش آقا محمد علی ساکن اصفهان و از اصحاب فقها  
 آن بلدان و از تلامذه عالم از شیخ جعفر نجفی بوده و دختر شیخ نیز در جباله او بوده و قضاوت بسیار با وقت و مسانت  
 و در تفریح فروع او را بد طولی بوده و تعلیق بر شیخ لعمه نوشته است سه مجلد آن در نزد من است که از اول جلد اول شرح  
 لعمه است تا آخر جلد اول و بر مجلد ثانی هم خبری نوشته و در قضاوت و تسلط او در فقه محل ایستاده و دنیا را با او باطل  
 نبود و زمانی که شیخ جعفر نجفی و او اصفهان شد روزی آقا محمد علی و حاجی محمد ابراهیم در خدمتش بودند که بدین مرسوم حاجی  
 سید محمد باقر رفت و شیخ بسید عتاب نمود که آقا محمد علی فاضل و فقیه است چرا تو و حاجی ابراهیم رعایت نمیکند و بسبب  
 اشتها را و نمیشوید و تقصیر از شما و نفرست سید و حاجی در مقام معذرت برآمدند و لیکن حاجی سید محمد باقر با او  
 مربوط نبود بلکه او را مجتهد میدانست پس آنچه که دختر شیخ بود و وفات نمود از آن پس دختر میرزا محمد باقر ذاب را  
 در جباله خویش آورد و میرزا محمد ذاب از اهل لاهیجان و در حکمت بد طولی داشته و در نجوم سینه ماهر و در تفسیر  
 او حد زمان و در زانچه طالع جعفر خان زند دیده که در فلان وقت که یم خان وفات میکند و جعفر خان سلطان میشود  
 پس با اخبار کرد و از آن پس قضیه بر طبق واقع گردید و جعفر خان میرزا را وزیر خود نمود پس از وی میرزا باصفهان  
 توطن نمود و باعث اشتها را خواند ملا علی نوری میرزا می مزبور در زمان جعفر خان شد که مستمری و دولتی از جانب سلطان  
 بتوسط او بلا علی بر گزار شد مجبلا میرزا محمد باقر در اصفهان در معقول تدریس میکرد و معظم بود و در مجلس اخوند

ملا علی نوری لودرا بنور و مقدم میباشد و زیاد احترامش میبود و بنحو پیش فعلیتش میزیای مزبور بعبیری نوشت و بعد  
 پسلس بول بود بملا آقا محمد علی گو یا سئو خلق طبعی او بود بعد از تزیج بدختر میزیای مزبور بنا بنحو پیش حاکم قشقه با علی  
 بنا بخارفت و با آنها هم ساز کاری نکرده پس باز با صفهان معاودت نمود و میرزا محمد باقر بر آقا محمد علی تفسیر و ایراد کرد که  
 کرد در حدیث شریف ندیدی که فرمودند و اینهم ما دست فی و اینهم یعنی با اهل دیار اکن ما و امیکه در خانه ایشان یعنی  
 در دنیا قرار داری و آقا محمد علی نقی است و از تعلیق بر شرح لعه واضح و آشکار است بسیار عابد و زاهد و متوجه بود  
 و بسیار فقر و فاقه داشت یکی بحسب مصباح کامله کلمه تشریف اشهار و در آن اعصار بر قامت با استقامت حاجی سید  
 محمد باقر رسیده و الا فضلاد آن عصر در صفهان و سایر بلدان بسیار بودند مانند حاجی شیخ محمد رفیع جیلانی که فاضل و از شاگردان  
 بحر العلوم شری بر عالم نوشته اما شهرتی نداشت و سید را با ویلی نبود و حاجی شیخ محمد رفیع همیشه در مقام تشبیح حجه الاسلام  
 بود مانند اینکه میگفت که زمانیکه در خدمت بحر العلوم بودیم آقا سید محمد باقر یک خوشه انگور از بازار گرفت و پس از کینه پخته  
 بنزله او فرستیم همان یک خوشه انگور در آنجا بود و هیچ از آن نخورد و بعد گفتیم چرا از آن انگور اکل نینمائی جواب داد که خودم  
 خلاف نفس کنم اکنون صاحب الآف از اموال دنیوی هست و یوناقیو تا در ترزاید است و خلاف نفس نمیکند و از آنجمله حاجی  
 ملا محمد جعفر آباژه که عالم و جامع و متورع و از تلامذه آقا سید محمد و حاجی محمد ابراهیم کرباسی و حجه الاسلام بوده و بسیار  
 شوق و از هر علم یک کتابی در حفظ داشت مانند الفیه در نحو و زبده در اصول و قانونی و طب و مختصر در تفسیر در فصاحت  
 تهذیب منطق و تجرید در کلام و مختصر نافع در فقه و از آنجمله آقا سید صدرالدین صفهانی که از بلاد جبل آمل و از تلامذه شیخ  
 جعفر و دخترش زوجه سید و در فقه و اصول با مهارت و در علم رجال سرآمد بنا زمان و رساله در احوال محمد بن ابی عمیر نوشته  
 که در نزد من است و از آنجمله اخوند ملا علی اکبر خونساری ساکن صفهان عالم و فقیه و میان من و او در حجت قرآنی سببه  
 مباحثه شده و از من درخواست آن نمود که رساله باسم او در این مسئله نوشته بشم و با توفیق محبت بسیار داشت  
 و از آنجمله حاجی سید محمد شفیع بروجرودی که از تلامذه شریف العلماء و اجازه از بسیاری از علما داشته و کتاب  
 قواعد شریفیه در اصول تالیف است و در فقه البیه که اجازه است که برای پیشش نوشته و اجمالاً ذکر میانشان  
 اجازه نمود.

حاجی سید محمد باقر بن سید محمد تقی

حاجی سید محمد باقر بن سید محمد تقی موسوی شفق رشتی ساکن صفهان ملقب بحجه الاسلام و حیدر ایام  
 مقدس ای امام و در علم عربیت و هیئت و فقه و رجال و سایر مهوره اعلام و خدقه علماء کرام عالم عامل و جامع  
 فاضل و عیلم باؤل فاضل است و اکامل افاضل و درزهد و ورع و تقوی او را ثانی و ثانی نبوده اما علم آن جناب  
 پس از غیر تحریر و بیرون خارج و جمیع مراتب علم را خارج و در تفسیر او حد زمان و در استدلال نهایت و سبقت

و با کمال تحقیق حافظه او ضرب المثل دوران و تالیفات او بسیار کتاب مطالع الاقوال که مشتمل بر صلوة تشریح  
ست مشتمل بر هفت مجلد و صلوة را تمام نه کرده و هر مجلدی تقریباً بیست هزار بیت است و در آنجا در هر علمی  
که بواسطه از وسایط مستلماً اتفاق افتاد آن مسئله را با استدلال نوشته چه در اصول و چه در نحو و چه در لغت  
و چه در رجال و رساله زهراء الباقیه که در چند مسئله از مسائل الفاظ و در علم اصول است و رساله تحقیق  
بالا برار و صلوة که جامع نقل اقوال و فی الجمله بر برخی از استدلال در رساله در تحقیق عبادت من جهت  
العصاة علی نصیح ما یصح عنهم در غایت تنقیح و تدقیق هر زمانیکه در رجال تکلم می نمود کوشا از زمان ولادت ایشان  
تا وقت وفات هر یک حاضر بوده و رساله در بیان حال اسحق بن عمار و رساله در حال ابراهیم بن هاشم  
نقی و رساله در بیان حال بابان بن عثمان و رساله در تحقیق حال محمد بن عیسی البقیطنی و رساله در بیان حکم  
عقل بر اخت مطلقه و رساله در قبول قول نسوان بخلو از موافق کجای ابراه و لی مدت متعه علیه راجح آنکه  
در ترجمه شهید ثالث حاجی ملا محمد تقی برغانی مذکور شد و غیره با من الکتب و الرسائل و فتاوانیکه از ایشان  
بکتابت در آمده آنچه مثبت و ضبط شده با تفننم اسوله هشتاد هزار بیت است و از آنجمله حاشیه بر طیبیت  
از اول کتاب تا بحث تمیز با حال که با استدلال با همه اقوال و تحقیق حق نوشته است و مؤلف این  
کتاب قدری از آن را دارم که بعضی از موافق خط و امله ما چندم و بعضی از موافق خط حجت الاسلام است که  
با هم نوشته اند چون میان والد و او صداقت و محبت بسیاری بود و مسموع شد که خلف با شرفش حاجی  
سید اسد الله با مراد آن حاشیه را تمام نمود و بعضی صد تومان که پدرش با و داد و مسموع شد که ایام  
تالیف آن حاشیه حجت الاسلام پس بعد از بجهت علاج حرقت البول رفته بود و اسبابش منحصر ترکیب  
خاله بود اگر راست باشد پس این از کرامت آن جناب است و اما تدریس حجت الاسلام پس در نهایت  
وقت و مسانت بود و نهایت تفصیل اقوال فقها میداد و در فهم عباراتشان و جوه و احتمالات بسیار  
ذکر میکرد و جمعیت در درس او میشد لیکن کم درس میسر نمود هفته دو روز یا سه روز یا کمتر بعضی از ایام  
هفت روز درس نمی گفت و در بعضی از اوقات در میان درس از باب مرافعه میان مجلس برخیزند و  
درس بهم می خورد و اخوند ملا جعفر نظر آبادی ساکن قزوین که مجاز از شهید ثالث و حاجی ملا صالح  
بود و فاضل و جامع و این فقیر بعضی از شرح لعه را در نزد او قرائت نمود و شرحی بر مختصر نافع نوشته  
او میگفت که من طهارت و صلوة مشیح کبیر را در مجلس درس حجت الاسلام نوشته ام یعنی زمانی که در میان  
درس جمعیت مترافین میشد و ما محفل میشدیم من طهارت و صلوة مشیح کبیر را در مجلس درس همراه داشتم  
می نوشتم و فقیر مؤلف این کتاب نیز قریب به یکسال در مجلس درس ایشان می رستم و با من محبت بسیار و با اولاد

صداقت بی اندازه داشت پس در مقام آن برآمد که بن اجازه داده باشد کتاب طهارت بدین ملاکرت یک هفته در نزد او ماند و روز پنجشنبه خواست که اجازه بنویسد که دعای حق و الطیبات کفنه وار و سایر رحمت فرمود لهذا در تلامذہ او اجازه گرفت تا اسناد او را نیز داشته باشم و اما عبادت حاجی سید محمد باقر پس فوق تحریر خامه قاصرست و وصف نماز آنجناب بتفصیل فیصل در ترجمه شیخ محمد حسن صاحب جواهر الکلام با تحقیق عرفانی بیان شد و مناجات ختمه عشره در ضمیمه داشت و با کربان مداومت داشت اگر چه حاجی سید اسد الله خلف با شرف او مانع از قدرت این است و این ششمین مورد است که گفته اند اینکه این مناجات سندی ندارد علاوه صلوات بر آل محمد الوفا لقمیه و الثناء در این پانزده مناجات ندارد با اینکه ادعیه منقولہ از آل محمد صلوات الله و سلام خالی از صلوات نیست اگر چه مختصر باشد سیما ادعیه منقولہ از شیخ <sup>تلمذ</sup> در صحیفه کامله و غصیه آن ولیکن مولف کتاب سابق در سابق ازمان سندی برای این مناجات یافته بودم که شنیدم هم بان متصل میشد لیکن زمانی دیگر از آن پس طالب آن شد شدم در مطابقتش او را نیاتم و بتفصیل حوال را در اوایل مجلد اول از کتاب مشکلات العلوم بتفصیل نوشته ام اکنون میگویم اینکه قبح غصیه فادح است چنان مناجات را که بقصد دعاء و ذکر مطلق و از بابت مطلق استغفار و مطلق دعا بخوانند بقصد ورود از نام پس قطعاً عیب ندارد و چه منبرج در عموماً از کار و ادعیه خواهد بود و اگر از بابت قصد ورود هم بخوانند بی عیب است چه نهایت اینکه از ادعیه مرسله باشد و خواندن آن نیز جائزست و محل ریب نیست و صلواتند اشتراک ضرر ندارد و معدوم الظیر نیست و بنامی علما بر خواندن اشغال این ادعیه بلکه دعوی جبراین سیره نیز بر آن میتوان نمود و والد ماجدم در حفظ و رقنوت و ترجمه آن را میخواند و سید حجت الاسلام راقنوت جمیع صلوات در غالب با همه اوقات ایند عابود اللکم اهدنا فی من هدیت و عافنا فی من عافیت و توکلنا فی من توکلت و فنا شرنا قضیت و بارک لنا فیما اعطیت و این دعا را بتفصیل در کتاب ترجمه صلوة نوشته ام و این فقیر مدت یک سال در خدمت حجت الاسلام بغیر این دعا در رقنوت از او مشاهده نه کردم چنانکه شیخ بهائی در رقنوت غالباً این دعا ظاهر میخواند اللهم اغفر لنا وارحمنا و عافنا و اعف عافی الدنیا و الآخرة و انکم علی کل شیئی قدیر مجللاً عبادت این بزرگوار بخوی بود که از نصف شب تا صبح بگریه و زاری و تضرع اشتغال آید و در ضمن کتاب خامه اش مانند دیوانگان میکردید و دعا و مناجات میخواند و بر سر وسینه اش میزد تا صبح و چنان بی اختیار و چنین و این آن سرور دین بلند میشد که اگر همسایگان بیدار میبودند می شنیدند و در او آخر زندگانی آنقدر گریه بود و بهای پاهای ناله و بیقراری و گریه و زاری کرده بود که او را با دقت عارض شده بود و وقت بند آزار بسته و اطباء هر چه معالجه کردند مفید نیفتاد و آخر الامر او را از گریه منع کردند و گفتند که گریه بر تو حرام است که موجب زیادتی آن بادمی شود پس هر زمانی که به مسجد میرفت ذاکرین تا او نشسته بود بر بالای منبر میفرستند که زمانی که از مسجد بیرون می آمد و اگر ذاکری بر بالای منبر میرفت و او حضور داشت بر نه میخواست و باز گریه میکرد و بان نحو کسی نشان نداده و مکرر پیش



آقا سید اسد الله و حاجی ملا محمد اشرفی و شهید ثالث که او هم مناجات خمس عشره از حفظ در سجود و نوحان مداوم  
 بود و در سجود <sup>متنزل</sup> بخواندن مناجات ششم بنامه وزاری قبل از صبح بود که منزلت بر او زود و شهید شد و شهادت  
 مانند امیر المؤمنین ۱۲ در محراب سجد نوشتند اما که پیرو عبادت این دوسه نفر نسبت بعبادت و تصریح حجت  
 الاسلام نسبتوانند و فقها الله لبادت و در سالیکه مولف کتاب زیارت امام ثامن مشرف شدم در آشنای  
 طریق حاجی سلیمان خان قاجار حاکم سبزوار مصاحب شده بود و او حاکم نازه بسزوار میرفت مشبها که بر او می افتادیم  
 بایک دیگر صحبت میداشتم تا زمانی حکایت از مرحوم حاجی سید محمد باقر شد حاجی سلیمان خان گفت که یکی از شازادگان  
 در اصفهان وطن داشت و او برای حکایت کرد که مرا کنیزی بود و فرار کرد و در خانه حجت الاسلام رفت بعد از چندی  
 وقتی آن بزرگوار آن کنیز را بجانته من روانه ساخت و رفقه من نوشت که این کنیز را اگر تقصیری است بمانجشده باشید  
 و بعد با بلال زمان و خانواده سفارش داشته باشید که با او بیخ خوش رفتار نمایند پس ما از آن کنیز استفسار از خانه احوال  
 آن بزرگوار نمودیم آن کنیز گفت که آنجناب چون شبها میشد دیوانه میشد و روزها عاقل گفتم چگونه دیوانه می شد گفت چون  
 قدر می از شب میگذشت در محراب کتابخانه مانند آدم دیوانه بر سر خود میزد و بهای های گریه میکرد و بنا جات  
 و ادعیه اشتغال داشته تا اینکه صبح میشد چون صبح میشد عمامه بر سر و عبادت می گرفت و مانند معقولین نشسته  
 بود و هر شب کارش همین بود و محبتا در کتابخانه هر شب تنها بود و کنیزی در دم در میخوابید و چراغ او در وقتیکه در  
 یکی گفت یکی باریک آن فتیله کلفت را روشن میکرد و چون میخوابید آن فتیله باریک را روشن میکرد و چون  
 از خواب بر میخواست باز آن فتیله کلفت را روشن میکرد و همیشه چون قرص آفتاب مستتر میشد پیش از مغرب چراغ  
 روشن میکرد و چون آفتاب طلوع میکرد چراغ را خاموش میکرد و گویند که این قسم نایه انفتاح امور و قباله و روادار  
 دولت است و حدیث لا اسراف فی السراج شایع است و این مدعی است و چون حمام میرفت بنای او این بود که همیشه  
 روزی باغلی چهارشنبه بجام میرفت و در حدیث شریف نیز همین مضمون وارد است و معدود است که در روز چهارشنبه  
 سرزاشیدن باعث از یاد دولت می شود گویند که حجت الاسلام در این مدت که بکجه جماعت گزارد هرگز در نماز سهو  
 نکرد مگر یکس که فرزندش سید باشم دفات کرده بود و در آن روز در وقت ظهر در نماز سهو کرد چنانچه این فقیر  
 را که در خدمت اسناد بزرگوار آقا سید ابراهیم بودیم سهوا در نماز ندیم مگر یک دفعه یاد و دفعه و اما مراجعات  
 حجت الاسلام پس آن احکام در رعایت ائقان و احکام و بسیار وقت میفرمود بسیار طول میداد بسا بود که بعضی از مراجعات  
 یک سال و کتر و بیشتر طول میکشید و فرست عجیب در مراجعات و مراجعات داشت چنانکه فقها در کتاب تصانیف نوشته  
 که قاضی باید فرست در امر مراجعات داشته باشد و قضایا امیر المؤمنین را در این باب مثال زده اند از جمله مراجعات  
 حجت الاسلام که خالی از غایت نبود اینک زنی خدمت آنجناب رسید و عرض کرد که خدا یفلان فریه ملک صفای را

غصب کرده که خدا را حاضر کرد و او منکر برگزیده و چهارده حکم از چهارده فاضل اصفهان گرفته و در همه مجالس آن زن را جواب گفته سید آن احکام را ملاحظه کرده و آن نوشته‌ها را در پیش روی خود بالای هم گذاشته پس بآن زن فرمود که خدا مرد درستی است و بقاعده سخن میگوید آن زن شروع با کلام و ناله نمود و سید بر اوقات دیگر اشتغال و در میان مرافعات پرسید که ای که خدا مگر تو این ملک را حریزه گفت نه مگر در مالکیت خریدن لازم است سید گفت نه ضروری نیست باز مشغول سایر مرافعات شد در آن اثناء از که خدا پرسید که مگر این ملک از بابت میراث تورا رسیده که خدا گفت نه مگر در مالکیت لازم است که آن مال میراث منتقل شده باشد سید گفت نه و من هم املاکی دارم که بحسب میراث بمن انتقال یافته باز مشغول مرافعات شد در آن اثناء فرمود که این ملک از بابت صلح یا وصیت بشمار رسیده گفت نه مگر در مالکیت اینگونه انتقال شرط است سید فرمود نه پس در اثناء مرافعات یک یک از فواقل شرعی را نام برده و آن شخص همه را نفی کرده و اقرار بر عدم آنها نمود سید فرمود که پس چه سبب این ملک تبتوان انتقال یافته گفت که سببی نمیخواهد از آسمان سوراخی پیدا آمده و بگردن من افتاده سید فرمود چرا از آسمان برای من ملک نمی آید برو ملک صفار این زن را رو کن که تو غاصبی پس سید آن چهارده حکم را دید و بخوابش آن زن حکمی بگذاشت که خود که در جواب آن ملک بود نوشت که آن ملک را گرفته تسلیم نموده باشم - مرافعات دیگر شخصی در باب قریة از قزاقی اصفهان سندی درست نمود و او را بهر اقدیمین از علماء اصفهان مهور مانند مهر آقا جمال و آقا حسین و مجلسی و بکذا امهاری ایشانرا بطوائف اخیل از وراثت ایشان اخذ و سجلی درست کرده از آن پس با صاحبان آن قریة که چند بطن ایشان از صاحبان یه در آن صنایع بودند ادعا نمود و وراثت را برافعه آورده چند ماه در آن باب مرافعه و در جرح و تعدیل آن میکوشیدند آخر الامر آن بزرگوار روزی کشیشان قریة خلفا و ارباب خط و ربط ایشان را طلبید چون آن سند را آن مدعی قسمی کرده بود که گفته بنظر می آید پس سید بر کشیشان فرمود که شما ببینید که این کاغذ مهریکه دارد از کارخانه که این کاغذ را زده اند آیا تاریخ آن مهر کیست چون کاغذ مهر سفید دارند که از همان قالب است و تاریخ از باب را در آن مهر ثبت و درج کرده اند کشیشان آن کاغذ را رو باقیاب نکه داشتند و مهرش را قرائت کردند و تاریخ آن را حساب نمودند بیت سال مثلاً بود که آنرا چاپ کرده بودند با اینکه تاریخ کتب و نوشته‌ها آن زیاد از پنجاه سال بود پس بر آنجناب معلوم شد که آن مکتوب مزور است فی الفور او را پاره کرده و برخلاف آن مدعی علیهم حکم داده - مرافعه نالتی که آن هم در غایت غرابت است اینکه شخصی در محکمه آنجناب عرض کرد که من از این مرد که آقا حسن است مبلغ چهار صد تومان طلبکارم سید از مدعی علیهم جواب خواست آن شخص عرض نمود داشت که مدعی از آقا حسن طلبکار است و من آقا حسن نیستم پس سید دیگر متعرض ایشان نشد و شروع مرافعات دیگر نمود و در میان قال و قبل متداعبین دشمن و درز نیک

هنگامه گرم شد و آن شخص مشکراول گفت آن حسن عوض کرد بی سید فرمود بر خیز و چهارصد تومان  
 این مدعی را بده پس طرین از مجلس برخاستند مجلس سید آن شخص را بغفلت آواز کرد و اگر او متنبه میشد باز انکار می نمود  
 و عجب مراجعات آنجناب فقاهت مآب زیاده از آن است که در این دفتر کتبه و اما فقر و فاقه حجت الاسلام در ابتداء  
 کار نجومی بود که گویا بتصور در نمی آید و زمانیکه در نجف اشرف در خدمت بجزالعلوم تلمذ مینمود میان او و حاجی محمد  
 ابراهیم کرباسی علاقه و مصداقه و مراد و بسیار بود روزی حاجی کرباسی بدین سید رفت دید که سید فاقه و  
 معلوم شد که از کسنگی غش کرده پس حاجی فوراً بازار رفته و غذای مناسبی برای او تحصیل کرده باو خوراند پس  
 بحال آمد و سید در او ایل حال در طهارت و نجاست زیاد احتیاط داشت و حوض آبی در بیرون بجزالعلوم بود  
 و سید اغلب اوقات بخانه بجزالعلوم استواش میرفت و از آب حوض تطهیر میکرد پس استادش بجزالعلوم آن  
 فقر و فاقه سید اطلاع یافته بسید فرمود که باید تو در اوقات غذا بنزد من حاضر آئی و در این باب اصرار زیاد  
 نمود و سید در مقام انکار آخر الامر سید عرض کرد که اگر در این باب بار دیگر مرا تکلیف فرمائی البته خواهم از  
 نجف بیرون رفت و اگر میخواهی که در نجف باشم و در خدمت شما تحصیل نمایم از این قبیل تکلیف دیگر نفرموده  
 باشی پس بجزالعلوم سکوت کرد و از آن تکلیف در گذشت و در زمانیکه حجت الاسلام در نزد آقا سید علی  
 صاحب ریاض در کربلائی معلی درس میخواند حجت الاسلام نجومی فقر داشته که تعلیم پایش پاشنه نداشته  
 و پاشنه آن از کسنگی و کثرت استعمال در رفته و برای معاش پوسیده و کسیر معطل و فاقه و عادم و آقا سید علی  
 شخصی را قرار داده بود که هر روز دو کرده نان یکی در وقت نهار و یکی در وقت شام به حجت الاسلام میدادند و روزی  
 که باضعمان دارد شد جزیکه سید بیل که سفره نان خوری باشد و کتاب مدارک چیزی دیگر را مالک نبوده و میان  
 مرحوم والد ماجد با آنجناب مصداقه و مواخات بوده و والد نیز در آن زمان نهایت فقر و فاقه را داشته و آن  
 میفرمود که حجت الاسلام شبی از من وعده خواست بمنزل او رفتیم بعد از اینکه مدتی از شب رفت بود  
 سفره نان خود را حاضر ساخت و در آن از پارهای نان خشک که از مال چند روز مانده موجود پس من و او از آن  
 قطعات نان خشک آن شب را قشقی کردیم و در آخر اوقات فقر و فاقه اش روزی قلیل تنخواهی بگیریش آمد بیازا  
 رفت که برای خود و عیال قوسه تحصیل نماید چون بازار داخل شد با خود خیال کرد که چیزی که از آن باشد  
 تا خود و عیال سد جوع نمایند لهذا از قصاب بگریه که سفند را که پرستیمنی نداشت گرفت و روانه خانه شد چون  
 در آشنا طریق رسید خراپه بنظرش آمد نگاه کرد دید که سگی که کین ضعیف و نحیف و لاغر خوابیده و بچه های او  
 در دو و دو جمع و همه در نهایت فقاهت و ضعیف و نحیف و لاغر و در چنان نامرغش شیر نموده و اینها مطالبه شیر  
 از مادر و لنگه و همه بفریاد اشتغال دارند حجت الاسلام را بر آن سنگ و پیکان او جسم آمد و کسنگی آنها

برگرسنگی خود و خیال مقدم داشته آن بگرنیدار و زود آنها انداخته بیکبار آن حیوانات هجوم نمودند و آن بکر را نزد  
 رسید ایستاده نگاه میکرد پس بعد از انجام کار بکر آن سک کرکین روی باسمان آورده گوید عا میگردی بجا  
 از سلامت همان کس بود که اسیر و فقیر و مغیرا بر خود و عیالش ترجیح میداد و بکر سنگی شب بروز آوردند تا اینکه  
 سوخته بل اتی در حق ایشان خلاق منان از آسمان پیغمبر آخر الزمان در روح یوشون علی القسوم و لوکان بهم  
 خصاصه متصف و فرزند استاد مجلا از حجت الاسلام نقل نموده اند که آنجناب میفرمود که پس از معامله آن سک کرکین  
 بیفاصله دولت و نیامین اقبال نمود و اما دولت و ثروت حجت الاسلام بعد از انجام فقر فاقه در فاقه آنست که گفت  
 آن بزرگوار از اوصیاء گویا گذشته و حضرت آفرید کار قدرت خود را در آن بزرگوار آشکار ساخت که عبرت جمیع انظار  
 و مایه اعنت بار بار باب اخبار گردید و یکی از خوانین شرف تنخواهی خرافت بنزد آنجناب فرستاد که قدر معنی این  
 جناب و ما دام ایجات مالککش از معامله داده آنچه منافع است مال جناب سید باشد و اصل آن تنخواه را بعد از وقت  
 در مصارف معینه صرف نماید و سید آن مال را بمعامله و تجارت داده تا اینکه در اندک زمانه پنج بسیار نموده  
 و اگر مالی میسید او به بیع شرطی پس اند سیدن بوجه بلافاصله آن بیع را تصرف میکرد و آنکه میداشت و یا میفروخت  
 پس شترخانه و قاطرخانه داشت و محوطه خانه اش خانه مرحوم آقا محمد سید آبادی بود که از عرفا و صاحبان باطن و معرفه  
 بگیمیا بوده و خانه اش مشتمل بر دو دو بیت بسیار مهفت تفریط داشت هر یک اندرونی و بیرونی علمیده و محتاج  
 ایشان جدا بود و فرزندان اکبرش آقا میرزین العابدین در اصطبل سفیده راس اسب خوب بسته داشت و عیال  
 حجت الاسلام قطع نظر از پسران و عیال ایشان صد نفر در شمار آمده بودند از خادمان و کثیران و زمان و قرا  
 و صباغ و عقاربلی اندازه داشته در شهر اصفهان کویا چهار صد کاروان سر از مال خود داشته گویا زیاده از  
 هزار باب دکانین داشته و یکی از قرای او در اصفهان کردند بود که نه صد خردار پنج تقریری آنجا بود قطع نظر از  
 گندم و جو و حیوانات و دیگر و یک با سیار در نجف آباد داشت که ستم روزی یک تومان اجاره او بود و بکنه اداری  
 که در بیرون وجود داشت داخل آن هر سالی تقریباً شش هزار تومان بود و املاکی که در یزد داشت سالی دو هزار و  
 داخل آنها بود و هائیکه در شیراز داشت سالی چند هزار تومان داخل آنها بوده مجمل سالی سفده هزار تومان  
 مالیات دیوانی دیات آنجناب در اصفهان بود که به یوان میرسید و رضوان کرامگاه فتحعلیش بسید فرمود که مالیات  
 مالیات دیات شما میگیریم آن جناب فرمود که آن مقدار را از مجموع مالیات اصفهان کم میکنند و یا مالیات اصفهان  
 باحوال خود باقی است سلطان گفت که مالیات اصفهان کم نمی شود و در ارض شکن مجال دیگر میکنند سید فرمود من  
 بان نمی شوم که مالیات دیات مرا در شکن بکنید و مردم دیگر به بند و این ظلم است و من راضی بآن نخواهم بود بلکه خودم  
 مالیات دیات خودم را میدهم و از بلاد و همه اصهار از ایران و غیر ایران دوجه بزرگ نقل میگردند و با اصفهان

سید میبردند و او فوراً بفقرا میداد و در زمانی فعلیتش در اصفهان در عمارت هفت دست که در بیرون شهر است  
 داشت و در بین انداخته بصورتها میگردید و فیلی را بار کرده می آوردند سلطان بلازمان حضور گفت که فیلی  
 برای مای آورد پس نگاه کرد و فیلی را از اردو کزانه ندو بجانب شهر میبردند سلطان استغفار کرد که فیلی که بیت  
 و بارش چیست بعرض اورسانیدند که این فیلی را تجار و ارباب دول هند برای حجة الاسلام فرستادند  
 و بارش تخوا هیت که تجار هند از وجوه مال امام برای آنجناب فرستادند سلطان را در باطن خوش آیند  
 نشد و چون فیلی را بنزد سید بردند و حکایت سلطان را نیز بعرض سید رسانیدند سید بار آنرا که تخواه بود قبض  
 کرده و فیلی را برای سلطان فرستاد مجلاً دولت و ثروت سید در میان علماء امامیه از متقدمین و متأخرین کسی  
 نداشت بجز علم الهدی سید مرتضی که او هم ثروتمند بود و با عتقاد این فقیر مولف کتاب اینکه ثروت علم  
 الهدی بجز ثروت حجت الاسلام نبوده و پس از این احوال سید مرتضی و برادرش سید رضی از شدت تشنگی بیاید  
 آن سالی که حجت الاسلام بمکه شرفیاب میشد کتب کتابخانه آنجناب را حساب نمود و بقیبت پنجاه هزار تومان کتاب  
 داشت مثلاً شرح لمعه متعدد داشت از کافه تیرم و قرآن طلا و زری و دورنی و بعلی و کذا و تا آخر عمر کتاب بخریه  
 تا اینکه همان سالی که فوت شد در ایام ماه مبارک من بسجده او میفرستم و معالین و کسب از هر مین در مسجد و ایام صیام با  
 انداخته بودند کتاب فروشی هم در آنجا آمده در میان کتاب های او چند کتاب برداشتم که یکی عاشقین شیخ محمد پسر صاحب  
 معالم بود بر تهنید شیخ طوسی و بعضی از کتب یا ضمیمه بود چون بقیعت پرچم سیم کران قیمت میکرد پس ما خود کفتم این  
 کتب را مردم چندان معرفت باحوال آنها و مؤلفین آنها ندارند بهتر آنست که تا آخر ماه مبارک منم تا آفتاب این کتاب ها  
 نخوابد فروخته شود پس در آن وقت صاحبش ارزا تر خواهد داد و همیشه موالب بودم تا روز آخر ماه مبارک رمضان شد  
 بعد از نماز ظهر و عصر با جماعت در پشت سر حجاب رقمه و در آنجا نشستم و گفتم که همان کتاب ها را آورد در میان گفتگو بودیم که  
 مرحوم حجت الاسلام با آنجا آمده و تشبیهت و فهرست کتاب ها را دیده و همان کتابها که منظور من بود برداشته قیمت کرد  
 آن مرد و پنجاه تومان آنها را قیمت کرد سید پنجاه تومان را داد و آن کتابها را بلازمین سپرد که بخانه میبردند من در شدت حرص آن  
 جناب در حیات کتب تعجب نمودم گویند که سید فرمود که همه کتب در نزد من است و بنظر من اینکها کی سبب یا خطا کرده باشد  
 یا مراد کتب در فن خاصی یا نوعی بخصوص باشد و الا حیات کتب مولفه اسلامیه در این خبر از زمان گویا از محالات حاویه باشد  
 و چون سید وفات یافت بعد از وضع قروض تر که آنجناب را خواستند که تقسیم نمایند خلف با شرفش حاجی سید سید  
 کتابخانه را برداشته و در سهم خود قبول نمود و املاک دیگر را سائر ورثه برداشته و اما بسبب شتاب سید چند چیز بودگی  
 توصیف آقا سید محمد که از ایشان پرسیدند که آقا سید محمد باقر مجتهد است آنجناب در جواب فرمودند که اجتهاد او  
 از من استغفار میکنند بلکه از او سوال میکنند که سید محمد مجتهد است یا نه و دیگر توصیف سید زای قمی چه سلطان فخرین

از میرزا خواست که عالمی خالی از ریب به رحمت باشد تعیین کنید که در سجده شاه طهران نماز جماعت کند و ما هم با و اقتدا کنیم میرزا در جواب نوشت که آقا سید محمد باقر شفتی رشتی در اصفهان ساکن است او قابل از او بهترش ندارم پس سلطان بحاکم اصفهان نوشت که سید مزبور را تدارک دیده با عزت روانه طهران کن حاکم استفسار نمود که سید محمد باقر کجاست پس از معرفت او کس فرستاد که با و شاه شمار خواسته و من تدارک می بینم شما در جناح سفر باشید سید اقبال نمود پس حاکم از زهد او تعجب نمود و خود شرفیاب آن باب کردید و در خواست مسافرت کرد سید اقبال داشت حاکم گفت که امثال امر سلطان لازم است و ما مخالفت آن نمیرسد سید فرمود که من باختیار نمیروم پس حاکم با یوس شد و مرشد را بسطان عرضه داشت و این مایه و ثوق سلطان کردید تا زمانیکه سلطان با اصفهان آمد سید را بدین او برد و پیش سلطان بسید گفت که از من مطلبی خواهش کنید سید استماع نمود سلطان اصرار کرد آخر الامر سید گفت که چون اصرار دارید مرا استماع اینک فرمایش کنید که نقاره خانه را موقوف کنند سلطان سکوت کرد پس از برخاستن سید سلطان باین الدوله گفت عجب سیدی است که از من خواهش میکند که نقاره خانه سلطانی که علامت پادشاهی است موقوف دارم این الدوله معذرت خواست چون سال دیگر سلطان با اصفهان آمد سید بدین او رفت پس از انقضاء مجلس سلطان باین الدوله گفت که این سید آن سید سال سابق نیت اکنون بسیار زیرک شده است و اما اخلاق آنجناب فی الحقیقه او در زمان در اخلاق بود و من تکیه و در اصفهان شد در مدرسه چهار باغ منزل گرفت و تدریس میکرد و آن جا فهمید که سید مرد عالمی است راضی بآن نشد که در آن مدرسه سکنی کند که مباد اوقتی مدعی با مورد درس شود لهذا امر بخرج او کرد بدون سببی و جهتی سید امثال حکم او کرد و از آنجا بیرون رفت و حاجی کر باسی را در مجلس و مجلس بر خود مقدم داشت و حاجی دو سال از سید بزرگتر از سن بود و اخوند طاعلی فیزی نیز بسیار سبب اشتراک آن بزرگوار شد و در مجلس سید را بر خود مقدم میداشت و بر حاجی هم مقدم میداشت زمانی که سید از سفر که مشرف به اصفهان بود و در کربلا بکنفران کسانیکه معاصر او بودند در ایام تحصیل با او رفاقتی داشتند هنوز در مدرسه منزل داشت سید در سر ایوان حضرت سید الشهداء نماز جماعت کرد آن شخص رفیق بعد از نماز عشاء خدمت سید رسید و پیش را بوسید و عرض کرد که بالفعل تنهای آن دارم که در مدرسه مرا سرفراز کنید که آب گوشت و نانی میباید دارم سید قبول کرد و فرمود که اگر زود تر از این مراد عده نیخواستی منزل تو نمی آید و جواب میگردم لیکن چون عدو الآن کاشف از بی قبیل و بی ساختگی دور ویشی است پس سید همراه او منزل آن شخص رفت و تعشی فرمود و مراجعت نمود و شیخ محسن خنفر که یکی از مشایخ مشایخ و فقهاء نجف بود و فاضل و در فقه زیاد ماهر و از شاگردان شیخ علی بن شیخ جعفر بود و مؤلف کتاب چندی بدرس او حاضر شدم می گفت که شیخ محمد حسن لایفهم شیخ و اینها هم زنده بود و میگفت که حاجی سید محمد باقر فضیلت او زیاد تر از شهرت او است و امرش از فضیلت او

کترست و اما سطوت و صولت آنجناب و امر معروف و نهی از منکر زیاده اذآن است که با قلام در قرائین وصف  
 این مقام کنج چنانکه در اوصاف اسلاف اشرفش آید و لوکان الجمره او الکلمات ربی الایه نزول بابت و در بدو  
 امر که معروفیتی در اصفهان نداشت روزی از کوچه بیکر شست که اشترار بمبولوب و نقاره و ساز و دف اشتغال داشتند  
 پیش رفت و تغییر فرمود و قصد آن کرد که آنها را زوده باشد پس سید را کوفتند و محس کردند تا اینکه طلاب با خبر شدند  
 امام جمعه را احبار نمودند امام کس فرستاده و سید را از حبس آنها بر آورده با اینکه نهایت قلیل اجتهاد و بار یکت میست  
 کوتاه و ضعیف و نحیف بود و ب بود که در روز نهار نه میخورد با اینکه روزه نیز نداشت نماز صبح را در مسجد میخواند  
 پس بمراعات اشتغال داشت تا وقت ظهر و بمان و وضو صبح نماز ظهر را او میکرد بلکه تا نماز شام بمان و وضو با  
 داشت و غذا هم نه میخورد مگر گاهی شربت بکنجین در او اسطر و میخورد که گاهی هم نهار میخورد و این مایه تعجب و در وقتیکه  
 محمد شاه بنحو تعسیر وارد اصفهان شد سید بر استری سوار به بدین او عنتم نمود و سید علی نقی عرب بنابر حاجت  
 در پیش روی آنجناب قرائت قرآن شریف بصوت خوش و بلند اشتغال داشت پس محمد شاه در عمارت هفت  
 دست از دور تماشا میکرد چون نزدیک بار و شد این آیه را سید علی نقی تلاوت کرد قل اللهم مالک الملك  
 چون به تعظیم قشای رسید محمد شاه گفت یقین عزت دست خداست که این مرد را اینقدر عزت داده است و سید علی  
 عرب و از اهل کاظمین و قرآن را بمن حجازیان بسیار نیکو قرائت میکرد و در وقت صبح در عقب حجه الاسلام در مسجد  
 بنید آباد تکبیر می گفت و اذان نماز میگفت که صوت او را از نیم فرسخ از بیرون شهر قواقل می شنیدند ای اصل چنان  
 سید نزد کثیر بار و شد سید علی نقی این آیه را تلاوت کرد یا ایها النمل اذکوا مساکنکم لایحظنکم سلیمان و بخونده الایه  
 پس بیکه فعا االی ارد و از لشکری داعیان دولت همه فرورختند و اکثر را مکن نشد که دست سید را بوسند  
 اکثری استر او را و سم استرش را میبوسیدند پس محمد شاه حیرت کرد و چون به سرای شاهی رسید این آیه را تلاوت  
 کرد انما رسلا لک فرعون رسول الله فرعون الرسول و از امر معروف آنجناب ساین بود که هفتاد نفر را بحد و دشمنی  
 قتل نمود و اما حد غیر قتل پس بسیار بود و در دفعه اول که بسبب لواط حکم بقتل فرمود بجه که تکلیف کرد که او را قتل کنند  
 ابا کردند آخر خود بر خاست و ضربتی زد که تا شیری نگر پس شخصی بر خاست و او را کردن زد و خود بر او نماز گزارد  
 و در وقت نماز عیش کرد و در هیچ او آن قدر از تصایدها از عرب عجب گفته اند و جمع کردند و آن دیوان بزرگی شد و یک  
 مصرعه از اشعار عرب که در هیچ او ساخته اند انما الذی احتلج ما یحاجه بلفظ الذی میمانم چنانکه او حسیب بصلوات  
 من هم آستیا بصله و انعام دارم و آنجناب هرگز بیدین و باز دیده و بمان کسی نمیرفت و هرگز بیدین حاکم بیدین  
 بل بیدین سلطان در زمان ورود باصفهان میرفت و حاکم اصفهان هر وقت که شرفیاب خدمت ایشان میشد  
 در دم در سلام میکرد و می ایستاد و بسا بود که آن جناب تلفت نمی شد بعد از ساعتی نگاه میکرد و او را از آن

میداد و تواضع برای او میکرد و سه دستگاہ تا بکتبخانه او بود که در هر جانی در بانی می نشست و ملازمین بسیار می داشت  
 ده باشی داشت و زمانی که بمکه مشرف شد زمان محمد علی باشا مصری بود و با او مراد داشت باغ فدک را از او گرفت  
 و بسادات مدینه برگذار کرد و آنجا بسید نغز از علماء مصر را تفنیق نمود یکی حاجی ملا اسد الله بر وجهی بود که از شاگردان  
 آقا سید محمد بود و مجازا از او بود و صبیته میزای قبیالی او بود پس چند نفر از علماء بر وجود مانند اخوند ملا علی و غیره سید  
 معتقد بر تفنیق او نمودند پس سید حاجی را تفنیق نمود دوم میرزا محمد نقی نوزی از شاگردان حاجی کرباسی بود و حدیث در  
 داشت و سه مجله تلمذ می نمود در خدمت آقا سید علی نموده و در اصول راجل بود و تقویت از اقوال ضعاف می نمود مانند اینکه در  
 مصناف قایل است باینکه نجاست از اسفل با علی سرایت میکند و حال اینکه این قول خلاف فتوای مشهور بلکه در اجماع منقول  
 بخلاف اوست و ایضا شبیهی تا ربع را در دو رکعت آخر ظهر و عصر و عشا و یک رکعت آخر مغرب سه دفعه واجب عینی می داند  
 و در ماه رمضان المبارک غلیان بر بالای منبر میکشید و دخان را منظر نمیدانست اگر چه مخطر بودن دخان صوم را متواتر  
 شیخ حسن بن شیخ جعفر نجفی در صاحب مدارک و جنبی دیگر است و قاعده سینه اقتضا عدم افطاری کند و مشک با ولایت  
 خالی از صعوبت نیست لیکن فتوی دادن و علانیه کشیدن خلاف طریقه فقهاست محلاً میزای مزبور فتاوی سید  
 که خالی از قانون فقاهت است بسیار است لیکن در امر معروف و اوجده آن زمان و نام در دوران بود پس جماعتی آن  
 اهلالی نوز در خدمت حجت الاسلام شهادت بر فرق او دادند پس سید او را تفنیق نمودند و فتح علی شاه او را بکت نمود  
 غلیان بطهران آورد برای اینکه تا پیش کند در حضور با او مجامع کرد و سخن آن ناشایسته بمیزان گفت میزاعرض کرد که علم  
 العلماء شما آقا سید محمد باقر است بفرستید بیاید در طهران و در باب غلیان با من گفت که کند سلطان گفت اخوند و مخبوط  
 و مصر و سید محمد باقر کذالی از اصفهان برای من و تومی آید بطهران پس بعضی از اعیان توسط نمودند سلطان از او  
 گزشت ستوم حاجی ملا صادق رشتی بود و حاجی مزبور جامعیت فی الجمله داشت و نطق بود و در وعظ او تسلطی بود  
 در میان علماء آنجا از هر قسم ممتاز و از تلامذه مرحوم آقا سید علی بود و مدت صد و سیصد سال عمر کرده و حواس او بر جا بود  
 این کتاب در وعظ او حاضر شده عنوانی بلند نمیداد اگر چه در انجام آن عجز داشت و میان مولف این کتاب و ایشان نیز  
 مسائلی اتفاق افتاده و اصل مسئله که متنازع فیها میان من و حاجی مزبور شد در این بود که محقق طوسی در کتاب  
 تجرید گفته و تحدید مما بالک بت العین و انشای العین از من سوال کرد که چرا بلفظ تحدید گفت و بلفظ تعریف  
 نه گفت و او را با والد ماجدم و با حال آقا سید علی صداقت و محبت بی اندازه بود و حاجی عیالی از دیهاتی گرفته  
 بود و اسم پدر عیالش کریم بود پس از آن زن اولادی تولد یافت و آنها بعرض آمدند روزی حاجی مزبور  
 وارد خانه شد و دید پسرانش بالای تختی که در سرای خانه بودند نشسته و اخوانش بالبنه فاخره در پیروی همیشه از او  
 خویش نشسته اند حاجی این رباعی را بالبدیهه گفت بنوا کریم جلسوا بالتحت و کهنه لطفیل اهل النجت قد بلوا



الناکون بالسیر و استبدوا للکرباس بالحریر فاکون بزبان رشتی است و در اینجا معرب شده است معنی آن  
 خانه محقریت که سکنه و بات در جنب خانان بنا میکنند و مقصود حاجی از این آیات اینست که احوال پسرانش  
 نجابتی نداشته و بسبب بتکی پسرانش به نعمت و عنوت رسیدند حاصل بعضی از اهلالی و شست جمع شدند و در حجت  
 حجت الاسلام شهادت بر فسق او دادند لهذا جناب سید تقیین او را با اهلالی نوشت چون حاجی مزبور کیفیت مذکوره  
 را استماع نمود بر بالای منبر برآمد و زبان بسنجان نامهربان رکشود و یکتمل که امر بر جناب سید مشتبه شده و در  
 واقع طرفین ناجی و برحق بوده اند و الله العالم و مناسب این مقام حکایت شرعی دارم و او اینکه حاجی میرزا  
 از تلامذة فاضل قمی و ساکن طهران بود و ایلی روس را بسبب تجاهر تکفیر و فسق و بعضی از امور گذشته و حکم باخراج  
 او از طهران شده و آقا محمود پسر آقا محمد علی بن آقا محمد باقر بهبانی است و فاضل و جامع و مسلک او مسک افغان  
 بوده و این فقیه بوعظ او نشسته ام پس میرزا مسیح آقا محمود را تکفیر کرده بود پس از مدتی حاجی میرزا مسیح زیارت  
 قم و در مسجد امام حسن عسکری نماز میکرد و آقا محمود نیز زیارت قم رفته بود روزی آقا محمود به مسجد امام حسن  
 شد دید که نماز جماعت مینمایند از امام آن جماعت سوال کرد گفتند حاجی میرزا مسیح است آقا محمود باو  
 اقتدا نموده از آن پس بمنزل خود معاودت نمود پس اصحاب آقا محمود از او سوال کردند که حاجی ترا تکفیر کرده  
 و تو باو اقتدا کردی آقا محمود در جواب گفت که چه منافاتی است میان اینکه او اعتقاد تکفیر من داشته  
 بر او مشتبه شده باشد و من اعتقاد بعدالت او داشته باشم و هر دو مثاب و ما جور باشیم و چون این  
 خبر به میرزا مسیح رسید از اخلاق آقا محمود تعجب کرده و به بدین اورفت و مباحثت بمصادقت مبدل کرد  
 مجملأ در مسجد حجت الاسلام در روزی از ایام صیام نماز گزارندگان بشماره بیست و دو هزار نفر بودند  
 و در اقالیم سبعة و دول خارجه همه جا آن جناب معروف و در همه جا حکم او مفضی و مقلدان او در همه  
 اصقاع بود و در میان علماء امامیه مانند او در ثروت نیافتم نه در اسلاف و نه در اخلاف بلی سید  
 مرتضی علم الهدی نیز صاحب ثروت بوده لیکن ثروت حجت الاسلام بیشتر و سطوت و اقتدار سید تقی  
 نیز بسیار کمتر از اقتدار حجت الاسلام بوده و اما سخاوت حجت الاسلام پس اکثر از توصیف و اصفینت  
 چه جو دان وجود مبارک بر اسم برکیان و حاتم عربان خط مکتوبه و اخوند ملا علی اکبر خونساری گفت که  
 روزی در کتاب خانه حجت الاسلام وارد شدم در حالتیکه از زر سرخ و سفید از بابت مال امام آن وقت  
 در پیش روی حجت الاسلام ریخته که آن جناب از آن طرف گذشت است نزدیک بان بود که پیدا بشد  
 و آن تنخواه میان من و او حایل شدند پس غلیانی برای من خواست من شروع بکشیدن غلیان کرده بودم  
 که فقرا و سادات را خبر کرده بودند ایشان بنحو جمعیت حاضر شدند سید هر کسی یک چند از آن تنخواه میداد

و هنوز غلیان را انجام نداده بودم که آن تنخواه تمام شد پس من بسبیل سرود و تعجب عرض کردم که شما در احوال امام  
 زیاد تجریمی است آن جناب فرمودند که بی سپردن مال پدر زیاد از این تصرفات مینماید و فقیر مولف کتاب روزی از  
 منزل خود بمدرسه میرزا جعفر میرفتم در اثناء راه بکوچه که در جنب خانه سید بود که از مافتا و دیدم که آن قدر از فقر  
 سادات هجوم کرده و بجای می شتابند که کوچ از عبور رسد و دشواری است استفسار کردم که چه واقعه روی داده باشد  
 که این همه جمع شده جواب گفتند که معادل هشتصد تومان مال امام از برود برای سید آوردند و او فرمود که فقراء  
 سادات را خوب بکنند تا مال امام را بایشان داده باشد پس بعد از حضور بهر کسی یک دکله یا بیشتر قلک را داده و همه را  
 در آن ساعت تمام کرده و از جمله شعراء اهل بیت و آن از من ملا قربان بیدل بوده که رودباری ساکن قزوین و با مولف  
 کتاب صداقت داشته روزی بجهت ام آمد و گفت که ایوم محض برای کشید غلیان که و آمد هم کمی از تکلانده را که از ترک  
 بود گفتم که غلیان که در اورست کرد و او را چندان و قوی نبود خوب درست نمود پس بیدل داد و او هر چند کشید  
 سودی نبخشید و دومی نبخشید در کش مضم از این دو حالت غلیان کشیم یا بخت پس من دوباره خود آنرا اصلاح کردم  
 و با وادم و بیدل در بر و امر بهرینه کاری و تقوی نداشته از آن پس تائب و از هر داعیه اقران خود شد و کتابی در مصیبت  
 نوشته که در تازه خزن و اندوه سر آمد کتب است و هرگز برای غلبه اهل بیت مدح نمیگفت و همچونیکرد بلکه شاعرین مختصر  
 برای و نواحی مصیبت است مگر اینکه یک رباعی برای حاجی میرزا قاسمی وزیر سلطان محمد شاه گفته و آن این است که  
 برای شاه حاجی درمی و شد صرف قنات و توپ بر پیش و کمی ۴ نه مزرع و دوستان از آن آب نمی ۴ نه خانه خصم را از آن توپ غمی  
 و چون این اشعار حاجی میرزا قاسمی استماع نمود مامول او را انجام داد و ایضا شخص کامل طویل اللحیه را واسطه کاوی  
 نزد کسی گرفت آن شخص یا قاصر شد یا مقصر بیدل یک شعر در توصیف لحنه او گفته و آن این است ۴ مضعن ریش او  
 از بس طویل است ۴ که از سیچان الی تنگور میل است ۴ و بیدل میگفت که محترم دو از ده بنه خود را در مدت هینفده سال  
 گفته باین محسنی که این اشعار را گفته بود و تا هینفده سال حکم و اصلاح میکرد و بعد از هینفده سال آنرا داده که مردم اقتضای  
 گرفتند و بیدل را کرامات بسیار است از آن جمله میگفت که این کتاب مصیبت را قدری نوشته پس مقروض شدم و دماغ  
 سوخته و چیزی نداشتم و نوشتن کتاب را ترک نمودم پس در وقت مغرب در خانه را که بیدند بیرون رفتم دیدم شخصی بکی  
 کینه و جفقه من بر من داد و منسرمود که این تنخواه را بقرض خود بده و کتاب مصیبت را انجام ده ایضا میگفت پیاده بر کلاه  
 میرفتم پس هر قی که قوتی پیدا نکردم و تنها بودم بجای که رسنه شدم که از رفتار ما تم ده خرابی بود که دیوارهای  
 آنان باقی بود پس از آنکه سنگی نشستم و دیواری تکیه کردم و قدرت بر حرکت نداشتم ناگاه نظرم بسورخ آن دیوار شکسته آمد  
 دیدم میان دیواران خشک بسیارست قدری از آن نان بقدر سدر مق خوردم دوباره آن صاحبخانه و در ساختم که کار خوبی  
 ایضا بیدل میگفت که در ایام گردش و سیاحت وقتی در بیابانی دوران آبادانی بودم و شب رسید و چند وقت از نشسته

که غذائی نخورده بودم پس وقت مغرب رسید در میان بیابان مشغول نماز شدم و نماز مغرب را ادا کردم و از ضعف نشسته بودم و مشغول به فکر خدا بودم ناگاه شخصی پیداشد و سفره پهن کرد که در آن نان تازه با خورش بود و فرمود بخور پس من بقدر حاجت خوردم باقی را با سفره برداشتم و رفت بمحلای بیدل و وقتی از اوقات پریشان و مدیون شده پس با صنفان خدمت حجت الاسلام شرفیاب و در باب پریشانی خویش با جناب غرضه داشت آن بزرگوار مبلغ یک صد تومان وجه نقد به بیدل داد و مبلغ یکصد تومان هم در پروردگار بنزد تاجری برات کرده بیدل ببر و در وقت برات را آن تاجر نشان داد و تاجر قبول نمود پس بیدل قضیه را با جناب غرضه کرد آنجناب برات دیگر یکصد تومان بتاجر کرد برات کرد تاجر ثانی خواه را داد از آن پس تاجر اول هم درخواست کرد که بیدل وجه برات را قبض کند و بیدل باز غرضه کرد که تاجر ثانی وجه برات را داده اکنون تاجر اول هم خواهش آن کرده که وجه خود را داده باشد اکنون چه مصلحت میداند آن بزرگوار در جواب نوشت که آن وجه تاجر قبض و منبسط کرده که آنرا هم بتو بخشیدیم پس اصحاب سیصد تومان با و رسید و در روز عید غدیر تاجر اصنفان هر کسی بغیر خود از صد و دویست و کمتر بیشتر خدمت آنجناب میدادند که بفقرا بدل کنند از قضا در یک روز عید غدیر بجهت دست و بر بنبر آید و در اطراف او کسبهای خواه که از شستن از زرسرخ و سفید و از پول سیاه و دهبشاهی و هزار دینار و حکم کرد که فقرا در سر کله جمع شوند یک یک بیایند و از در دیگر میروند پس فقرا جمعیت بسیار کردند و هر یک یک مشت از زر میداد تا چه مقدار بر آید بقدر یک ساعت تقریباً آن خواه را بفقرا بدل نمود و حساب نمودند همیچند هزار تومان شد که در مدت یک ساعت بفقرا داد بود و در باب دکان خال یکی نانوائی و یکی قصابی برای فقرا قرار داده بود که نان آن گندمش از خود و دکان از خود و مزو نانوا از خود و همچنین قصاب و این باب دکان مصرف آنها این بود که بفقرا برات میکرد از نان و گوشت و کویا یک هزار فقره و دو هزار خانوار در نان و گوشت از آن بزرگوار موظف بودند شخصی حکایت داشت که وقتی بفقرا رفت و چند وقت بود که غذائی بگیرم نیاید پس شبی از کوچ عبور میکردم دیدم حجت الاسلام از آن کوچ عبور میکنند چون بمن رسید یک مشت از زرسرخ بمن داد و گزشت و در سال طاعون در شهر رشت اموال بلا وارث و مالک بسید جمع کرده بودند فتح علی شاه بدین سید رفت و گفت بادشاه صاحب عیال بسیار فقیر شده است شما از آن اموال که در رشت جمع شده به ما برات کرده باشید سید مبلغ بیست هزار تومان بشه برات کرد که در رشت از آن اموال داده باشند و هر ساله برای فقرا مکه و مدینه زادها الله شرفاً و تعظیماً اتخاها می داد و طلا را بسیار امانت می نمود بلکه زود ساو اعیان و تحب بار و شاهزادگان را برسم قرض امانت میکرد و در محله بیدل با مسجدی بنا کرده که یاد در عالم چنین مسجدی بماند که در میان آن مسجد که تا مقابل زمین آورده مبلغ شصت هزار تومان مخارج شد و تا وفاتش تمام نشد بعد از وفاتش ملاحظه کردند بنهاد هزار تومان هم مخارج باقی داشت و در زمان مرحوم فتح علی شاه

# در احوال حاجی سید محمد باقر

۱۲۳

که اهلای باتر و با احسان و غلظت بود با سید بهاشای مسجد فرستند سلطان استدعا نمود که مرا هم شریک در این مسجد گردانند  
قبول نمود سلطان گفت که شمار قدرت بر تمام دنیا تمام این بنا نیست سید گفت که دست من بجز خلاق عالم نیست  
در سالی که وفات میزد مؤلف کتاب در اصفهان بودم که امین الدوله دعوی بیست هزار تومان بر آن جناب نمود  
جواب فرمود که تو این نخواهی داد بودی که من از بابت نظام لفظی داده باشم من هم داده ام امین الدوله گفت که  
بودی و در نزد شما گزاشته بودم سید گفت مرا اشتغال زده بودی خواه تو نیست لیکن الحال که قبول نداری من قبول  
دارم و آنکه فقراء داده ام مال من باشد و وصیت کرد که از مال او این بیست هزار تومان را داده باشند در حق  
او مصروف سازند - ایضا حاجی از طایفه حاجی خفجور در همان سال از سید استدعا نمود آن جناب  
فرمود آن را از بابت مال فقراء بمن دادی و من هم داده ام در اشتغالی نبودم آن شخص گفت که من بودی و  
نزد تو گزاشته بودم سید گفت اکنون که پشیمانی آنچه فقراء داده ام از مال من باشد پس آنرا هم داخل در قروض  
و وصیت فرمود که از مال او داده باشند - اساتید آن جناب ملامهدی زراقی و بحر العلوم و آقا سید علی  
و میرزای قمی و مانند ایشان دارند چنانکه در اجازه آقا سید محمد باقر فرمودی سبق ذکر یافت مخفی نماند که مسجد  
حجت الاسلام فی الحقیقت بیان قابل برای آن نکردیم زیرا که محتاج بدین است و مثل بر قریب به پنجاه مدرسه است  
و بعد از اتمام مسجد اخوند ملا علی نوری چند بیت در وصف آن مسجد انشاء فرمود و برای حجت الاسلام فرستاد  
سید فرمود من چیزی قابل برای اجازه این اشعار ندارم و اگر بایتملک خود را اشارت این اشعار نمایم کم است و اخوند  
پیر شده بود و عمر طولی کرده بود سید و حاجی که باسی در سوابق ایام در خدمت اخوند درس خوانده بودند روزی اخوند به سید  
آمده که بسید اقتدا کند از نهایت ضعف میسوزت درین را بخشش کرد و بعد بهوش آمد و مسجد رفت دید سید آنروز مسجد بنیاد  
بسیار تغییر نمود که من باین متن مسجد آمده ام که ادراک نماز جماعت نمایم و تو مسجد نیامدی و اخوند ملا علی درین حکما از همه  
کس تشیع تر بود و در بدو امر تعلیم میرزای قمی میکرد پس از وی تعلیم از حجت الاسلام میکرد و اخوند ملا علی نصف شرح  
حکمت العین را در مدت نه سال درس خواند و در سالی او و میرزای قمی هم کجا داده شدند و بصحبتات رفتند و درین  
راه میرزا از اشعار طایر روم سوال میکرد و منوی بصفحه و ورق بورق اشعار آنرا از حفظ میخواند و از اخوند سوال میکرد  
اخواند خود را زود دیده گفت من در اشعار پسر سر رشته ندارم و بعد اشعار یک شهاب ضبط دارد من ضبط ندارم روزی اخوند  
آقا سید علی صاحب ریاض الفت سید غلیان معاد بود و اخوند معاد بود پس غلیانی برای اخوند آوردند که شافعی بسیار  
داشت و کوک نبود اخوند هر چه کشید دید و در دهنید به سید گفت که آن غلیانی که اخبار بگرام میدهند این غلیان شماست  
در غلیان های دیگر پس سید خندید و امر کرد که غلیان دیگر آورند و باید دانست که غلیان در راه وسط زمان اخوند  
باقر مجلسی حدیث شد و سلطان منع نمود مردم ممنوع نشدند و در خلوت و سراپاها و نیز زمینها غلیان می کشیدند چون سلطان

مطالع شد تنباکو را خراج بسیار بست که شاید مردم ترک کنند آخر صورت گرفت و ازین بابت است که تنباکو نیز ازین  
اصفهان کمرک بی اندازه دارد لیکن سید خبازیری در انوار نعمانیه نوشته است که گنج خانه پیدا کردند که در آن کثرتی  
از اسباب بود و از ایام قدیم بود و در اینجا الات غلیان هم بود و این کاشف زبان بود که در عهد قدیم نیز غلیان ممل  
بود مجلا خواند ملا علی در شهرتار سید تمام نام داشت و خود مسلم و مقبول القول بود لهذا مردم از وی پذیرفتند  
و در ادلال و تکفیر صوفیه تمامش یاد از فقهار بود و می گفت من اهل خبره ام و این گونه اینجا کافرند و در علم  
الهی بر خواند ملا صدری بالاتفاق ترجیح داشت و قتی شبیر از رفته بود و میرزا ابوالقاسم نام صوفی مشهور سکونی  
در شیراز منزل داشت پس مردم بدیدن او پذیرفتند و معرفی در مجلس میگردید تا اینکه میرزا ابوالقاسم سکونی وارد شد  
و خواست با خواند ملا علی ملاقات نماید معرفت گفت که ایشان میرزا ابوالقاسم سکونی هستند و خواند دست خود را بسوی  
خود باز پس کشید و گفت این مرد نجس است و کافر است از مجلس من بیرون رود میرزا ابوالقاسم نیز سارا از آن مجلس مراجعت  
نمود چون خواست که کفش خود را پوشد بملازمان او نماند گفت که حکیم خرم نوبراست و در وقتی از اوقات صوفی را  
مردم تخفیر کردند پس خدمت او نماند استغفار نمودند و خواند شرح مفصله در تکفیرش نوشت و گفت که فتوای قتل با محمد بن  
خدمت سید رسیده که حکم تقبل کند پس در این امور بحسب تکلیف شرعی مسامحه داشت در بان خدمت او نماند رسید خواند  
بسیار تغییر بر ابی سید کردند و گفتند که من اهل خبره ایشانم و ایشان کافرند و حکم تقبل تکلیف حاکم شرع است  
چرا باید مسامحه و مسامحه نماید گویند که از خواند ملا علی نوری سوال کردند که اگر ما هم در میان چاه بیفتد  
چند دلو باید کشید ان جناب باطل کرده از آن پس گفت که حکم این مسئله را نمی دانم فضلا تلامذه ملا علی بسیارند  
از آن جمله والد ماجدم و خواند ملا عبدالعزیز نوریکه مدرس مدرسه خان مروی است و سن دس او را ادراک کردم  
و خواند ملا ملاقاتی قزوینی و سن در نزد او نماند کردم و حاجی ملا نادری نیز واری هم را با او حکایاتی است که مذکور  
شد و حاجی محمد جعفر لنگرودی و سن شواهد بر بوتیه را با اقا محمد مهدی ولد حاجی کر باسی در نزد او می دیدم و اقا سید  
رضی زنده رانی و سن در نزد او نیز نماند کردم تا لیفات ملا علی کتاب حجت الاسلام در رد شبهات باوری و شرح  
حدیث امیر المؤمنین و حواشی شرح اصول ملا صدری و او از تلامذه خواند ملا اسمعیل واحد العین است که معنی است  
و با شیخ احمد حسائی در مسئله علم حجت داشته و او را ملا فرم ساخته و در زمانیکه او نماند وفات کرد حاجی کر باسی  
بر جنازه اش گریه بسیار کرد و می گفت بعد از تو چه کس دفع شبهات معاندین اسلام را نماید و شیخ علی  
بن شیخ جعفر در نجف استقبال خبازره اش نمود و خود بدوشش گرفت و بجا  
او صیت در کفش کن امیر عرب مدفون شد صورت مراسم که او نماند ملا علی نوری بجناب  
میرزای قمی نوشت چون نهایت لطافت و مشتمل سائل بی نهایت و تحقیقات با کفایت مذکور می شود

## در لایحه علی نوری خدمت بر برای

بسم الله الرحمن الرحيم

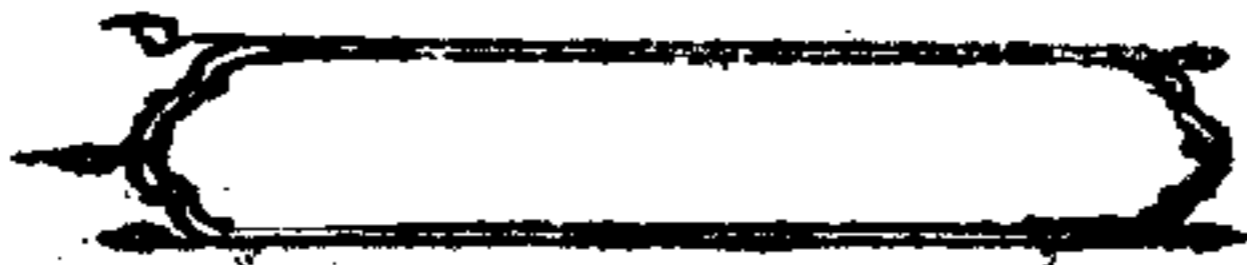
مخلص محبوب مشتاق از فیض خدمت دور بموقف عرض واقفان حضور سعادت گنجور میرساند که کثرت دعا  
فی سبیله اعوانه و انصاع و اعظم الله سبحانه فی ارضه قدره و اعتباره پس از دعای معزز ریا  
عرضه میدارد که هر چند جام جهان ناست ضمیر سیر دوست اطهار اصباح خود اینجا چه حاجت است  
حقا و عجزه الله تعالی که خدا آگاه و گواه حال این مخالفت اکتناه و شاهد این مقال صدق  
اشتمال است که این عقیدت سگال در مثال نظر بان صاحب یم المثال مثال سلمان بن ابی طالب  
است که فاضل شوارحان بن بی سرو سالن که من با تو چنانم که با بسال سلمان و مشتاقم و دورم غم  
جانکا هم ازین است که مشتاق تو را دور زندم ازین است که و الطور و کتاب مطور که پور عمر ان  
دوران مخالفت دستور عمر است که موسی آسا طالب خدمت انشعبان عیسی می باشد هر چند  
بطور طلب در عین احجاب مشتاق بدغیر از عتاب لن ترانی از پس حجاب جواب می آید پس درین  
صورت از جانب هیولای ناقابل کوشش بجای صل و بصورتی است هم مگر لطف شما پیش کامی چند  
تا که از جانب معشوقه نباشد کشتی پکش عاشق بیچاره بجای زید البته بستور سال گذشته اسال  
نیز در مدت دو ماه هر چند ابواب مساعی بر رخ توتیه اسباب سافرت بصوب خدمت علیا مرتب  
گشوده ام الموانع مسماة بر بے سعادتی نظر محبت فرزند و نهر مادری راضی نگردیده نعمت  
نموده و ابوالبصیر با سعادت که شهریار مصر سعادت بود از بیلائی در میان نبود پس ظاهر است  
که سپری بدر خاک بر سر است چه عرضه دارد که مشتاقی و محبوبی دور از تو چنانم کرد که کز دست  
نخواهد پایان شکبای پس ای صاحب همه کس مابین نامصوب را بسوی خود از وفا طلب پیا تو کم  
پاکدامنی صبر من از خدا طلب اگر چه از صبور می معارضه دوری نباید شکبای تا تاب مقاومت  
مشتاقی نیارود و در مثال ان پیر پر دانه شعله شمع را نگه داشتن و از پرنیان دم آتش کش  
گوفتن است و گفته اند که بصیر چاره هجرت کنم چه حرف است که پرنیان نکند شعله را نگهداری  
و لیکن چه جان که در یک شسته عجب سفته اند که صبر کن ایدل که بر سریت اهل صفات -  
چاره عشق احتمال شرط محبت و فاست فالما مور معد و چشم نشینم و صبر شیر گیرم و ناله  
کار خویش گیرم که الامور مهونه با وقتها علی العجالة چند مسئله در نوشته علیمه و صورت تحریر  
یافته بصیرت عرفیه المناصه بصحوب عالیویاب قدسی القاب زبذ الاطیاب قدوة الاجانب قدوة  
عین اولی الالباب عمدة العلماء العظام اسوة الفضلاء و اکرام علماء مقام مولانا ملاذ لا صدق

اخوند ملا محمد علی نوری سلمه الله تعالی ارسال خدمت داشته که از جانب افاضت جوانب ان سید  
 کامل در کیفیت عمل در باب آنها اجازت و خصت حاصل نماید اگر چه از عنایم ایام ملاحظه و مطالعه  
 نسخ مرشد العوام در بعضی از آنها را می ان مطلع الانام را دریافت نموده و عقدهای بسیار از بر  
 ان کشوده اند اما افاضت آن را فایده بی اندازه است حقیقت مطلب ازین در کسر و حجت تها و  
 در عمل برای اعتلا و ان سهر حجت است همه کوشیم تا چه فرامی روا بود همه جوانب او پیش با که پیش  
 صاحب دست در کمر گیرند چه جای چون من بنوع زشت بدست که نه دین و نه دنیا و نه امید  
 بهشت چون کافر مغلیسم چون فوج زشت بعد از باری حضرت باری بیدگاری و دوستان غیا علی انصاری  
 بدست باری و عار استجابت انصاری صاحب دوستان ان امید واری حاصل سعدی مگر از خرمن  
 اقبال بزرگان بگوشه نشیند که ما تخم نه کشیم باری از الطاف ملاذ الا شراف چشم تنادار و که بزود  
 در ذیل هر یک از اسوله قلمی داشته بمصوب کسی معتبری ارسال نموده که منت بر منت و دستار  
 مخالفت شعار افزوده خواهد شد بعضی از جهات در این اوقات بسیار محتاج می باشد و چشم  
 بر راه است که نسخه مرشد العوام با صحتی مقابله رسیده در سر کار یافت شود و پر در کار نباشد بجهت  
 نخاص خود بفرست که عین مخلصان نوازی است و انیم گل این بوستان شاداب نماید در باب  
 ضعیفان را در وقت توانائی اگر چه از وزارت یک مسموع میشود بوستان باغ انصاری بوستان نیز در  
 این اوقات بسان باغ خزان است امید که از نسیم عنبر شمیم گلستان عینی لاری بی دماغ جان  
 ایشان معطر بوده ابواب فیوضات روحانیه و سعادات اخرویه بر رخ ذات قدسی صفات  
 علی ملکات ان مطامع انا فاکثون آید پریشانی ظاهری در مان چون ظاهری بر ظاهر است  
 که دلیل بر جمعیت خاطر است زلف آشفته او موجب جمعیت است چون چنین است پس آشفته ترش  
 باید که زیاد و مترقب ظهور تفقدات و توجهات با ارسال تعلیقات وارجاع خدمات بجهت  
 ولالات موجب المهمات از جانب ان شریف المناقب می باشد الباقی ابامه العالی عرضه  
 میدارد که حقیر در بیت سال پیش ازین در فرودین در خدمت جناب غفران آاب عالم عامل  
 استاد کافایت حسن برادر عالم عامل آقا حسین طاب ثرا حادوس فقه و اصول فقه را  
 بنمواند سید مرحوم مذکور بجهت و سایر رفقای مباحثه روزی در اثنا مباحثه در بحث نماز  
 احتیاط فرموده اند که تسبیح خواندن در رکعات احتیاط چون بدل از دو رکعت اخر است  
 احوط و اولی است و نمودند که طریق جده با والد ایشان و برادر ایشان و خود ایشان در نماز

احتیاط ایست و اما از این رو صحت فرمودند که غیر از این نگنید و حقیر هم نظر بمن طبعی که با ایشان  
داشتم همین طریق عمل میکردم حتی اینکه در اصفاهان در خدمت قدوة العلماء و عدوۃ الحکما است  
میزرا ابوالقاسم از کتب فقیهه میدیدم از طریق عملیکه در خدمت مرحوم مزبور فر گرفته بودم دست  
برنداشتم در خدمت فیض موهبت فخر المحققین ملا ذکاء الدین یقین قدوة الحکما والایمن  
محبی مراسم العرفاء و المشرعین الموحدین سندی و سیدی و سید اجمیع آقای اقا محمد بن اقا محمد  
رفیع رفعة الله تعالی مع الائمة الاطهرین علیهم السلام شرف اندوز گردیدم و ایشان  
مکرر بحقیق و صحت مفرمودند که در زمان غیبت عصوم بغیر از طریق احتیاط راه نجانی متصور نیست  
و مقتضای حقیقه ملاذ الفقهای المولی الجلیل المود المنصور مولانا ملا محمد تقی مجلسی طاب ثراه  
و جعل بخته شواه باید عمل کرده باشد حسب الامر الا علی امثال میرفت و در این مدت رجوع  
بحدیقه بقدر وسع عمل نموده و کتری از مقتضای آن تجاوز ننمود مع ذلک نماز احتیاط بجهت  
تامدستی پیش ازین هم تسبیحات اربعه بخواندم تا آنکه از حسن اتفاق باین فکر اقدام و تفحص و تتبع بسیار  
نمودم دیدم که احتیاط در خلاف است علی الخصوص فی نتیجه مرشد العوام سرکار رجوع نمودم تفریح  
بعدم جواز فرموده بودند درین صورت بالضرورت باید تدارک نموده باشم چاره دارم و درین  
خصوص چند سوال دارم که تفصیل نموده بشود و آن متاع باید در زیر هر یک ازین اسوله جواب  
قلی فرموده باشد اگر چه حال و علی العیال بقدر استطاعت خود در رعایت جانب احتیاط مشغول  
اعاده نمازهای احتیاط الله تعالی شده ام تا از جانب غربت جوانان مطاع به مقرر شود  
و سبب است که جوابها را یکجا نه الا بهم فالاهم علمی فرموده باشد قبله گا ا بموجب تفصیلی که از  
سوله نموده میشود در طرفت در وقت تنگی قلمی شد و تکرار بحسب و لازم معنی در اسوله هست  
در ذیل هر یک جواب قلمی سفیر مایند اگر چه جواب سابق کفایت حاصل بشود حقیقت است که مثل  
بنده شرمند که در سیاه کاری باید سیاه پوشد و از وادی آبادی در کشاکش غم و شادی نیت بکنایه  
بکشد بجزیرا بجا برداخته از شایبه مسامحه در تدارکات بالمره در گذشته از قید لباس خبر ندارد و ضرر  
ندارد و لباس گر چنین باشد صرح عظیم لازم می آید آدمی بلاک نشود و کلا و طرا از آدمی حاصل نماید  
ایا بچشم که گرفتار عیال پریشان حال میباشم پس بن صورت الایم فالاهم اه اه اه که کار تمام  
است ترسم نرسی کعبه اعرابی این زده که تو بروی به ترکستان است اما چه چاره دست بیچاره چون  
بجان نرسد چاره جزیره برین دریدن نیست تنها دارم و بخدا قسم میدهم که در گاه بیگاه از دعا این سیاه

در زمان غیبت  
الطیایره





را در اموشن لغزوده باشند پس خواب بچسبند جز مهر علی در دل را ندارند این همیشه کله از مر اسانه ندارد  
 خجسته اند فداه یا التذاد کنی ولا یحکمی بخدمه اله اکرام علیه وعلیهم السلام چون توانیکه بیج پایش کنی  
 بازان کن که در پیش یاد کنی از ایشان بستی بگو ایشان الفقه اندکی پیش تو گفتم غم دل ترسیدم که دل  
 از زود نشوی و نه سخن بسیار است الباقی هو الشیخ و تمه اگر مقرر باشد عند التلاقی -

### در جواب مرسله از میرزا سقّی

جواب میرزا ابوالقاسم قسّی رحمه الله تعالی بر شکسته صعوه با نوس محلی با یوس بلا و بال بسته طلم  
 مجوس نفس محنت قرین ابتلا بقیه تقیر بیان ایکم نشان و حریر تحریر قلم زبان منقصر بیان بقر عرض طهار  
 و حیاتی بی نبات ساحت و اہبت تفقد و التفات ان فدوہ حاتم امور و شکر و اہب العطیات نمود  
 بر لوح ضمیر ضیاء تنویری نگار و کہ ذرقا متعززه از اوج عالم قدس محاط منفاک بی حاصلی گردیده  
 پیفرید بدیر بنیہات ایتقد مجر و بنجو و ترین بنجر انشدا و خواب غفلت بیدار ساخت و ہد ہد ہمتی کہ چون  
 چہبانامہ سلیمان مصر و فارا بشہر سبا آورده از جامع انس نوید الیاسمی بوحشی ترین و حشت زدگان  
 رسانیدہ از در پچہ اقبال فرسہ افرازی بر سر سخت خفته ترین خفتگان انداختہ اعنی با تظ غیبی و مولف  
 لاری پی مکتوب بلاغت اسلوب صفائیت مصحوب کہ ہر خط سے از ان نہر سیت از بیج ایجاب و ہر شطری  
 از ان بھر سیت از معدن حکمت و مخزن سعادت پڑمردگان کرہ خاک بید لیر از بہت فرا چون  
 فصل بہار و طلعت نشینان منفاک غمناک بجا صیلہ انور افرا چون شمس در نصف اتہار و در حد بنیانش از  
 شمشاد فراید فراید گوناگون ہر دو روضہ افادانش از از ہار و اوراد و خوائد عواید بوقلمون جواہر  
 تمار از مطالعہ انوار صفحات التفات ان طلعت کہ خاطر حزین روشن و از نسایم عنبرین شہایم احتلاست  
 و اشاراتش گلشن دل محنت قرین گلشن گردید اشارات دقیقه فایح معلقات بشارات ہستتم  
 و بشارات ایتقدہ از اشارت ح مشکلات اشارات شاختم حتی انکہ در عالم اطہار لطف و نوال ہست  
 ان زبده اہل کمال و مشفق بیخمال را با اینقا صر سبکچال و خاصر بیدل و حال در مثال سلمان  
 و ابسال قرار داده بودند اگر چه مقتضای مقام ابہام بقصد اولی را پرورد کہ فی الحقیقہ جو  
 یسعی باشد و لیکن مقتضای حال زفری بجانب قصہ ثانیہ می آورد کہ در معنی مستحق انواع علامتی را  
 بدیجی باشد و چون این لاشی میقدار خود را در عدا و نسبت باہل اعتبار و اضا فہ بسابقان کامل  
 حیار نمی شمارم نہرا کہ نسبت خود را در استکمال یا مرحلہ وصول خود با علامتہ از کمال چنان  
 دانم کہ نسبت نار مارح راست در نفع طبیعت با کوزہ صلصال و نسبت ظہور ترے خود را از